

## امام و سیاست الهیاتی

امامت، در نظریه مشهور علمای شیعه، اصلی از دو اصل مذهب- در کنار اصل دیگر یعنی عدل- است که با تفسیر خاصی با یکدیگر گره خورده‌اند؛ به نحوی که می‌توان دومی را مستند اولی دانست.



همشهری آنلاین - سهند صادقی بهمنی : امامت، در نظریه مشهور علمای شیعه، اصلی از دو اصل مذهب- در کنار اصل دیگر یعنی عدل- است که با تفسیر خاصی با یکدیگر گره خورده‌اند؛ به نحوی که می‌توان دومی را مستند اولی دانست.

امامت اما در این نگاه جز قیادت و راهبری کلی اجتماع انسان‌ها، از جهات دیگر نیز موضوعیت می‌یابد. بخشی از این موضوعیت را باید بی‌گمان به ایستادگی و مقاومت امام در برابر تندباد عقاید ناحق و منحرفی دانست که بنیان اسلام را از جهت باور و اعتقاد سلیم بر می‌کند و آن را در خوشبینانه‌ترین حالات از جاده و طریق وسط و مستقیم منحرف به راست یا چپ می‌گرداند. این انحراف زمانی خطرناک‌تر و ویرانگرتر می‌شود که توجیه‌گر برخی اعمال سیاسی بلکه منظومه کلی تفکر سیاسی یک نظام باشد.

از این رو امام علیه‌السلام علاوه بر تبیین و ابطال این عقیده منحرف، وظیفه سنگین‌تر دیگری نیز بر عهده دارد که همانا مقابله فکری با نظام سیاسی بر آمده از آن عقیده یا تفسیر نادرست است. در این جستار که به مناسبت ولادت امام محمد بن علی بن حسین علیه‌السلام در سوم صفر سال 57 هجری در مدینه منوره فراهم آمده است، می‌کوشیم تا شیوه مقابله فکری امام علیه‌السلام را، با تفسیر ناموجه امویان از قضا و قدر - که از قضا شالوده بنیان سیاسی ایشان نیز بر آن استوار بود- دنبال کنیم و برخی از جلوه‌های معرفتی و کلامی آن را هویداسازیم.

یکی از مهم‌ترین محورهای زندگی امام باقر(ع) را باید بی‌تردید برآمده از کنش‌ها و واکنش‌های کلامی آن عصر به مشاهده نشست، که طبیعتاً با توجه به سیطره حکومت امویان رنگ و بوی خاصی به لحاظ الهیاتی و کلامی داشته است. این مسئله را می‌توان عموماً در ارتباط با آموزه قضا و قدر و تفسیر خاصی که از آن می‌شده و البته برداشت و استفاده‌ای که گاه از معنای صحیح آن روی می‌داده است، بررسی کرد. امویان، قضا و قدر را از سویی به ایمان نسبت می‌دادند و از این حیث با گروهی به‌عنوان مرجئه که عمل را سراسر، بی‌ارتباط به حوزه ایمان تفسیر می‌کرد، پیوند می‌خوردند و از سوی دیگر آن را اساس پذیرش توحید معرفی می‌کردند. البته ایشان در این برداشت اخیر چندان غیرصائب نبودند اما تمام مشکل در استفاده‌ای بود که مقصود اصلی ایشان را از این آموزه تشکیل می‌داد. اسناد و مدارک غیر قابل انکاری وجود دارد که می‌تواند این استفاده سیاسی را نشان دهد.

نگاهی به اشعار شاعران و صله‌گیرندگان دربار اموی به‌وضوح نشانگر این امر است. در یکی از این اشعار اینگونه می‌خوانیم: &#171;زمین ملک خداست و وی آن را به خلیفه خویش سپرده است؛ هر که در آن سروری یابد مغلوب نخواهد شد.> در شعر دیگری می‌خوانیم: &#171;خداوند تاج خلافت و هدایت را بر سر تو [خلیفه اموی] نهاد و آنچه را قضای الهی بر تحقق آن قرار گرفته باشد، هرگز تغییر نخواهد کرد.> بنابراین آموزه قضا و قدر که به معنای تعیین همه جانبه و عمومی همه چیز از جمله مشخصات تمام اعمال اختیاری انسان‌ها از سوی خداوند از ازل بود و در این معنا کمتر گروهی از مسلمانان لاقلاً تا آن دوره تشکیک و تردیدی روا می‌داشت، ملعبه دست حکام اموی قرار گرفت تا حکومت نامشروع خویش را در برابر ائمه اطهار(ع) که از مشروعیت کافی برای به دست گرفتن حکومت برخوردار بودند، الهی جلوه دهند.

در مقابل این استفاده سیاسی، گروهی البته باز به انگیزه سیاسی - بر خلاف اندیشه سلف صالح که بر پذیرش تفسیر سنتی قضا و قدر استوار شده بود- به آزادی اراده و انتخاب انسان‌ها با این تأکید که قدرت خداوند در این محدوده چندان اثر گذار نیست، گرایش پیدا کردند. گروهی که بعداً با توجه به انکار قضا و قدر مصداق این حدیث نبوی(ص) قرار گرفتند که &#171;القدریه مجوس هذه الامه/ قدریه مجوس این امت هستند.> امام باقر علیه‌السلام اما همزمان هم بر قضا و قدر تأکید می‌کرد و هم استفاده سیاسی بنی‌امیه را ناصواب تلقی می‌کرد. پاسخی که امام(ع) به این تناقض ظاهری می‌داد هر چند همه فهم نبود، اما افق بسیار فراخی را برای بحث‌ها و مجادلات آینده کلامی می‌گشود. ایشان چنان‌که از نقل کلینی در اصول کافی هویداست، خداوند را عالم به تمام اموری می‌دانست که در آینده رخ خواهد داد. در این حدیث می‌خوانیم: خداوند بود و هیچ‌یک از مخلوقات در رتبه او حضور نداشتند. (الکافی، ج 1، صص 107 و 154) بنابراین علم خداوند چنان‌که در قرآن کریم نیز آشکار است، به تمام پدیده‌ها و اعمال تعلق می‌گیرد.

کاملاً واضح است که اگر استمرار منطقی این استدلال امام علیه‌السلام مبنی بر ضرورت پذیرش قضا و قدر را در روند گسترش مباحث کلام و الهیات اسلامی پیگیری کنیم، بسیار شباهت خواهد داشت به استدلالی که پس از آن متکلمین به تبع فلاسفه بر نامحدود بودن علم و قدرت خدا سامان دادند. در این استدلال علت به واسطه علم به خویش به معلول خویش نیز علم دارد؛ چرا که معلول کاملاً

وابسته و قائم به علت است. بنابراین می‌توان گفت علت با علم حضوری که ناشی از حضور معلول نزد علت است، بدان علم دارد. به عبارت دیگر علم علت به معلول‌هایش که در تعبیر دینی از آنها با عنوان مخلوقات و آفریدگان نیز یاد شده است، ناشی از همین علت بودن است. بنابراین عبارت امام(ع) که می‌فرماید خدا بود و هیچ کس با او نبود را نباید به معنای زمانمند بودن باری و حدوث زمانی مخلوقات دانست.

به این معنا که بگوییم زمانی بوده که باری وجود داشته است، که در آن زمان هیچ کس جز او حضور و وجود نداشته است. در این صورت حدیث خود گرفتار تناقض خواهد شد؛ زیرا زمان به‌عنوان یک مفهوم ماهوی، یعنی یک صفت وجودی یا یک مفهوم فلسفی و پیش‌زمینه‌ای که ذهن به اشیاء می‌دهد تا ایشان را زمانمند درک کند، خود پدیده‌ای مستقل است. بنابراین همراه خداوند موجودی به نام زمان هم حاضر است که این امر با توجه به متن حدیث که می‌گوید هیچ کس جز خدا نبود، منطقی به نظر نمی‌رسد. بنابراین تنها راه تفسیر صحیح حدیث آن است که بگوییم در رتبه خداوند که رتبه علی و ضرورت بخش است، کسی وجود ندارد.

باید اذعان داشت که امام علیه‌السلام با این حدیث تأکیدی همه جانبه بر قضا و قدر می‌نهد. در مرحله دوم اما، امام باقر علیه‌السلام تئوری متکامل خویش را در باب قضا و قدر بیان می‌کند. امام ابتدا با این بیان که خداوند مهربان‌تر از آن است که آفریدگان خویش را مجبور به گناه کند و سپس آنها را عقوبت کند(اصول کافی، ج 1، ص 159) به وجود خلل و شکاف منطقی در تفسیر امویان از قضا و قدر اشاره می‌کند؛ چرا که اگر حاکمیت ظالمانه امویان، تنها نتیجه قضا و قدر الهی باشد و انسان‌ها هیچ نقشی در پیدایش و استمرار آن نداشته باشند، درست مانند این می‌ماند که خداوند بندگان را مجبور به گناه کند و سپس به سبب همین گناهی که بندگان هیچ نقشی در آن نداشته‌اند به عقوبت و عذاب ایشان بپردازد.

البته این نکته را نیز نباید از ذهن دور داشت که امام علیه‌السلام با این بیان در واقع جمله‌ای را به صورت مستتر ارائه می‌دهد که می‌تواند استمرار منطقی مقدمات استدلال ایشان باشد و آن این است که چنین عملی یعنی عقوبت بی‌اختیار قبیح است و عمل قبیح از خداوند حکیم سر نمی‌زند.

شاید بتوان عدم تصریح امام به این آموزه را سبب عدم واکنش مشخص کلامی به این عبارت در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم دانست. هر چند این جمله کاملاً از فرمایش‌های ایشان برمی‌آید و اصولاً نیازی به تصریح نیز ندارد؛ چرا که پس از بیان این جمله که خداوند مهربان‌تر از آن است که بندگان را مجبور به گناه کند و سپس به عقوبت ایشان بپردازد، خصم بی‌درنگ می‌تواند قبح این عمل را نالازم تلقی کند. در هر صورت هنگامی که در پیامد این جمله از امام باقر علیه‌السلام سؤال می‌شود که آیا میان جبر و اختیار منزلت سومی وجود دارد، امام علیه‌السلام بی‌درنگ پاسخ می‌گویند بله، منزلتی است که فراخ‌تر از فاصله میان آسمان و زمین است. آری، منزلتی اختیار نام، که حلقه مفقوده تفسیر قضا و قدر است. خداوند می‌داند که چه پدیده‌هایی با چه کیفیات و خصوصیات محقق خواهند شد.

او می‌داند که چه اعمالی از بندگان سر خواهد زد، اما به وصف اختیار. به عبارت دیگر او-جل جلاله- می‌داند که بندگان از روی اختیار و با اراده خویش چه خواهند کرد. این تفسیر متکامل بی‌گمان باب هر گونه استفاده سیاسی جبرگرایانه امویان و هر سلسله‌ای که چون ایشان قصد چنین استفاده‌ای از قضا و قدر را داشته باشد، منسد و مسدود خواهد کرد؛ زیرا می‌توان با اختیار طومار چنین سلسله‌ای را در هم پیچید و در عین حال آن را به قضا و قدر نیز منتسب دانست.